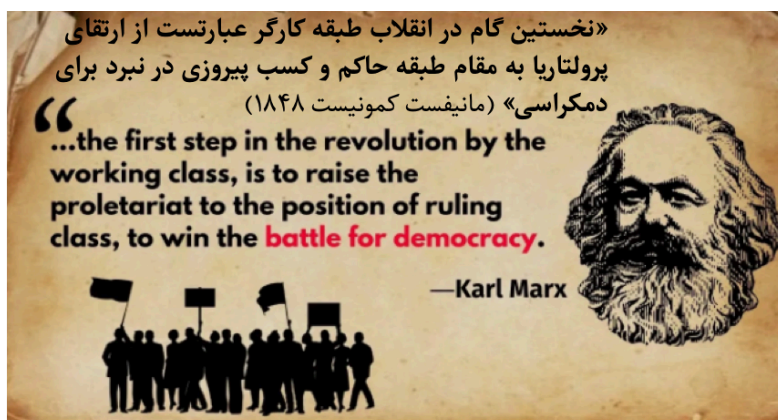


# دمکراسی ما و دمکراسی آنها



## در باره مفهوم دمکراسی سوسیالیستی

پرسش و پاسخ با مازیار رازی

پرسش: آیا به دمکراسی اعتقاد دارید؟

مازیار رازی: البته من به دمکراسی اعتقاد دارم. به اعتقاد من دمکراسی، یعنی سوسیالیسم. بنابراین، دمکراسی ای که من به آن اعتقاد دارم، دمکراسی سوسیالیستی است. اما، اگر منظورتان از «دمکراسی»، دمکراسی حاکم در جوامع سرمایه داری غربی است، خیر من به این دمکراسی (یعنی دمکراسی بورژوایی) اعتقادی ندارم. زیرا که یک دمکراسی صوری است. صرفاً در حوزه سیاست، آن هم با محدودیت بسیار. دمکراسی بورژوایی به نظر من یک ایدئولوژی است برای فریب اکثریت مردم در این جوامع. در این مورد بیشتر توضیح می دهم.

به نظر من همه مفاهیم و پدیده های اجتماعی به اعتبار وجود جامعه ای طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، خود طبقاتی هستند. به هیچ وجه نمی توان با حذف بار طبقاتی «دمکراسی»، از آن به شکل یک مفهوم مجرد و انتزاعی صحبت کرد. به همین دلیل است که عامدانه برای «دمکراسی» کنونی، از یک پسوند بورژوایی استفاده می کنم و اصولاً کار ما فراتر رفتن از آن است. این دمکراسی بورژوایی، چیزی نیست جز دیکتاتوری یک اقلیت (اقلیتی که امروز کمترین سهم مستقیم را در تولید دارد) بر اکثریت جامعه. این در حالی است که بورژوازی به شکل حساب شده و آگاهانه، همین دمکراسی «اقلیت» را که ضامن حفظ و بقای او است، به مفهومی عام، جهان شمول و «برای همه» تبدیل می کند. نه فقط این، که همیشه دمکراسی را به حوزه سیاست و مصادیق آن محدود می کند و هرگز کلمه ای از آن در حوزه اقتصاد و تولید اجتماعی نمی گوید.

نتیجه این «دمکراسی» می شود آن که بنا به جدیدترین گزارش مؤسسه «World Economic Forum» در سال ۲۰۲۱، ثروتمندترین ۱۰ درصد جمعیت جهان، در حال حاضر نزدیک به ۷۸ درصد از کل ثروت جهان را در اختیار دارد. در صورتی که نیمی از جمعیت جهان تنها ۲ درصد ثروت جهان را در دست دارند. در آمریکا تنها ۶ ابرشرکت، ۹۰ درصد رسانه ها و در نتیجه افکار عمومی را تحت کنترل خود دارند. همین اقلیت انگلی به پشتوانه منابع مالی به مانورهای سیاسی، از جمله انتخابات دست می زند. مثلاً در گریودار انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، داده های «کمیسیون انتخابات فدرال» به خوبی نشان می دهد که نظام سیاسی آمریکا تمام و کمال زیر سلطه یک الیگارش کوچکی است. مثلاً کمتر از ۴۰۰ خانواده قرار دارد.

روی دیگر سکه، به عنوان جزء منطقی همین دمکراسی بورژوایی، عبارت است از بدترین بحران اقتصادی نسبت به بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، بیکاری فراگیر، جنگ و مداخلات امپریالیستی از جمله حمله نظامی ۲۰۲۲ روسیه به اوکراین (و حملات نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق و افغانستان و سوریه و جنگ های نیابتی و غیره)، نابودی محیط زیست و «بحران پناهندگی»، و همچنین بحران کرونا ناشی از بی لیاقتی نظام های سرمایه داری و غیره.

در چنین حالتی اگر ما خواهان آزادی بیان و برخورداری از تریبون باشیم، نیازمند منابع مالی هنگفتی هستیم که در انحصار یک اقلیت ناچیز است، و در نتیجه تحقق این خواسته، در گرو متلاشی کردن این انحصار بر رسانه های جمعی. در حوزه اقتصادی، اکثریت جامعه به عنوان تولیدکنندگان مستقیم اگر بخواهند تولید و توزیع را تحت کنترل و مدیریت خود بگیرد، و نه اقلیتی که کوچکترین نقشی در آن ندارد، ناگزیر است اصل «مالکیت خصوصی» در دموکراسی کنونی را نقض کند. و این درست همان نقطه ای است که پرده ها فرو می افتد و بورژوازی به شدیدترین وجه با سرکوب فیزیکی آن را قلع و قمع می کند. به همین دلیل دموکراسی سوسیالیستی، به عنوان دموکراسی اکثریت مطلق جهان، از مدار لغو مالکیت خصوصی می گذرد و به همین دلیل معنایی جز مبارزه برای سوسیالیسم ندارد. مالکیت خصوصی خط قرمز دموکراسی سرمایه داری است، و به همین دلیل اگر میلیون ها نفر حتی از مجاری «دمکراتیک» و «انتخاباتی» رأی به لغو آن دهند، یک اقلیت ناچیز به راحتی آن را «وتو» می کند (یعنی حق ویژه برای تعیین نهایی تصمیمات). وقتی مارکس و انگلس در مانیفست اشاره می کنند که «نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر، ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم برای پیروزی در نبرد برای دموکراسی است»، به همین مورد اشاره دارند. در واقع در دوره کنونی، یعنی عصر گنبدیگی سرمایه داری یا همان امپریالیسم، برای ما مفاهیم دموکراسی و سوسیالیسم در هم تنیده اند. تاکنون در بعد تاریخی تمام دستاوردهای طبقه کارگر، حاصل مبارزه برای تحقق دموکراسی خود بوده است و نه آن چیزی که بورژوازی اعطا کرده باشد.

مبارزه برای دموکراسی سوسیالیستی جدا از مبارزه برای سوسیالیسم نیست، بلکه شرط پیروزی آن است. از منظر سوسیالیسم مارکسیستی، دموکراسی سوسیالیستی مهم ترین ضامن سلامت دوران گذار به سوی سوسیالیسم نیز هست. در این دوره این بار مسأله مالکیت عمومی (دولت کارگری) بر ابزار تولید اجتماعی یک خط قرمز است و ما برای جلوگیری از بازگشت ضد انقلاب شکست خورده، حق «وتو» خواهیم داشت. در حالی که شوراها، تمام امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و خلاصه کل حیات جامعه را در دست دارند و حقوق دمکراتیک (مانندی آزادی احزاب، اندیشه و اعتقاد، بیان و مطبوعات و نظایر آن) باید در وسیع ترین سطح وجود داشته باشد.

### پرسش: آیا به اعتقاد شما دموکراسی سوسیالیستی معادل نوعی حکومت است؟

**مازیار رازی:** من به عنوان یک مارکسیست انقلابی، همانند مارکس و انگلس، معتقدم دموکراسی یعنی همان سوسیالیسم. وقتی مارکس و انگلس می نویسند «نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر عبارتست از ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و کسب پیروزی در نبرد برای دموکراسی» (مانیفست کمونیست ۱۸۴۸) و یا زمانی که انگلس می نویسد: «دموکراسی این روزها یعنی کمونیسم... دموکراسی به اصول پرولتاریا مبدل شده است، یعنی اصول توده ها» (فستیوال ملل در لندن ۱۸۴۵)، منظورشان دقیقاً همان نکته است که من به آن اشاره کردم. منظور مارکس و انگلس در این نوشته ها این نبود که دموکراسی «معادل نوع حکومت» است. مفهوم مارکس و انگلس از «سوسیالیسم» یا «کمونیسم» نوعی از حکومت (رژیم) نبود. منظور آن ها از «سوسیالیسم»، یک وجه تولیدی بود که به ناگزیر برای حل تناقض بین رشد نیروی مولده و مناسبات تولیدی (که در دوران شیوه تولید سرمایه داری مدرن، مانند زنجیری در راه رشد نیروی مولده قرار گرفته است)، جایگزین نظام سرمایه داری می شود. مارکس استدلال می کرد برای استقرار سوسیالیسم، در وهله نخست نیاز به تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و استقرار دولتی است که آن را «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نامید. این دولت برای تدارک دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم (که پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط نمایندگان شوراها کارگری آغاز می شود)، نیاز به دموکراسی سوسیالیستی دارد، و از این جهت یک «نادولت» است، چرا که باید با اضمحلال طبقات، خود نیز از میان برود. از این رو آن ها بر این اعتقاد بودند که «دموکراسی» یعنی همان «سوسیالیسم». به عبارت دیگر بدون رعایت و اجرای دموکراسی سوسیالیستی امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، عملی نخواهد بود.

آنان که «دموکراسی را قاعده بازی برای کسب قدرت می دانند» کوچکترین ربطی به دموکراسی سوسیالیستی ندارند که خواهان استقرار دموکراسی متکی به بینش سوسیال دمکراتیک هستند که در زیر به تفصیل به آن می پردازم.

در توضیح فراتر، بینش سوسیال دمکراتیک از دموکراسی باید ذکر شود که مدعیان این بینش بخشاً از سابقه طیف چپ و طرفداران سوسیالیسم بوده اند. از این رو استدلال می کنند که جامعه آتی سوسیالیستی، تنها از مجرای دموکراسی بورژوایی باید عبور کند و این دو مرحله به هم پیوند خورده اند. این بینش مدعی است که دموکراسی سوسیالیستی تنها از مسیر دموکراسی بورژوایی و تدریجی تحقق پذیر است. بسیاری از جریانات به اصطلاح طیف مارکسیستی که امروز سوسیال دموکراسی را به مثابه یک آلترناتیو برای آتیه می بینند، یک چنین تصویری دارند. البته جریانات راست سوسیال دموکراسی هم هستند که اصولاً به سوسیالیسم اعتقادی ندارند (مانند سلطنت طلبان و گرایش های راست بورژوازی که امروز خود را سوسیال دمکرات می خوانند).

این بینش بر این باور است که می‌توان الگویی از جوامع نظیر سوئد را در ایران «پیاده کرد». ایده‌آل جامعه‌آتی این بینش بورژوازی غربی است. مدینه فاضله شان یا آرمان شهرشان سوئد یا بریتانیا است. آنان تصور می‌کنند اگر دموکراسی نظیر سوئد یا بریتانیا در ایران به وجود آید، وضعیت وخیم کنونی تغییر کرده، و نهایتاً آزادی و برابری و دموکراسی واقعی در ایران به وجود خواهد آمد. این بینش در عین حال بر این باور استوار است که دموکراسی متعلق به بورژوازی است و حاصل انقلاب های بورژوا دموکراتیک در جوامع غربی بوده است. در صورتی که از لحاظ تاریخی این بحث اصولاً نادرست است. لازم به تأکید است که دموکراسی تاریخچه ای دارد و منشأ آن نیز انقلابات بورژوا دموکراتیک نیست.

از ابتدا که بشر آغاز به فعالیت اجتماعی کرد، یک نوعی دموکراسی در جوامع بشری دیده شد و این موضوع صرفاً مربوط به بورژوازی نیست. همان طور که قبل از بورژوازی دموکراسی وجود داشته، پس از بورژوازی و یا پس از سرنگونی بورژوازی و سرمایه داری، دموکراسی خواهد بود. آن دموکراسی را ما «دموکراسی سوسیالیستی» می‌نامیم. یعنی دموکراسی ای برای تمام آحاد جامعه، نه فقط یک اقلیت خاصی از جامعه.

بر خلاف نگرش سوسیال دموکراتیک، اگر به تاریخ نظر افکنیم می‌بینیم که حتی در سال ها قبل از میلاد و در جوامع پیشابرده داری هم نوعی دموکراسی وجود داشته است. ما شاهد دموکراسی در جوامع قبیله ای بوده ایم. در آن دوران، سران قبایل می نشستند و شور و مشورت می کردند و یک سری تصمیمات می گرفتند. در ۴۰۰ سال قبل از میلاد در جوامع برده داری دموکراسی وجود داشته است. بین برده دارهای دوران افلاطون هم دموکراسی بوده است و نوشته های افلاطون نشان می دهد که یک چنین سبکی از مرادۀ دموکراتیک وجود داشته است. البته در آن دوره صرفاً دموکراسی درون خود هیئت حاکم است که وجود داشته است. در دوران فئودالیسم هم همین طور. در دوران فئودالیسم هم انواع و اقسام دموکراسی بین اشراف و زمین دارها و پادشاهان و غیره بوده است. یک سلسله مجامعی بود که این ها می نشستند و تصمیم می گرفتند و تبادل نظر می کردند. در جوامع سرمایه داری هم همینطور بود. دوران مختلف سرمایه داری، در دوران رقابت آزاد و در دوران قبل از آن و پس از آن انواع و اقسام دموکراسی هایی بود که نهایتاً آن چه ما امروز می بینیم حاصل این دموکراسی بورژوایی است که پس از انقلاب های بورژوا دموکراتیک به دست آمد. در نتیجه این بحث جریانات لیبرالی مبنی بر این که دموکراسی متعلق به بورژوازی است کاملاً نادرست و مرتبط با واقعیت های تاریخی نیست.

از سوی دیگر، نکته ای که این نگرش سوسیال دموکراتیک در اپوزیسیون به آن توجه نمی کند، این است که الگوسازی و منتقل کردن یک ایده از «خارج» به جامعه ایران، یک روش کاملاً تخیلی است. زیرا مسأله این جاست که حتی دموکراسی در درون جوامع بورژوا دموکراتیک محصول یک سلسله مبارزات و انقلاب های بورژوا دموکراتیک بوده است. بورژوازی در واقع علیه فئودالیسم مبارزاتی سازمان داد و این مبارزات به این جا کشیده شد که فئودالیسم را خلع ید کرد، و انقلاب های سیاسی بورژوا دموکراتیک را سازمان داد. در جنگ علیه فئودالیسم و مبارزه برای دموکراسی بود که مطالبات دموکراتیکی که مد نظر بورژوازی بود، تحقق پیدا کرد. به بیان دیگر، اگر قرار است ما در ایران دموکراسی بورژوایی داشته باشیم، باید نشان بدهیم که تاریخ دموکراسی بورژوایی در ایران چه بوده است. چه مبارزات ضد فئودالی را بورژوازی ایران انجام داده و اصولاً بورژوازی ایران از کجا آمده است؟

واضح است که هیچ گونه همسویی و انطباقی بورژوازی ایران با بورژوازی غرب ندارد. یعنی اصولاً بورژوازی ایران از طریق امپریالیسم بر جامعه تحمیل شده است. مشخصاً از دوران صفویه سرمایه داری از بالا توسط امپریالیسم به جامعه ایران تحمیل شد. در دوران رضا شاه به شکل دولت سرمایه داری مدرن، بر اساس نیاز امپریالیسم، برای مهار کردن گسترش انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ در روسیه، سپس در دوره شاه بر اساس نیاز نوین امپریالیسم برای صدور وسایل تولیدی به ایران، سیاست های امپریالیستی تحت عناوین «انقلاب سفید» و «اصلاحات ارضی» شاهنشاهی در ایران اجرا شد و یک دولت سرمایه داری در رأس جامعه قرار گرفت. این دولت سرمایه داری، بر خلاف دولت های سرمایه داری غربی، حاصل مبارزات ضد فئودالی نبود، چون اصولاً در جامعه ایران فئودالیسمی وجود نداشت، بلکه دول مستبد پیشاسرمایه داری وجود داشت و یک وجه تولید مشخصی هم در آن دوران در جامعه بود تا دوران صفویه به نام وجه تولید آسیایی و از آن به بعد بورژوازی صرفاً حاصل تحمیلی از طریق امپریالیسم در جامعه است.

به کلام دیگر، بورژوازی در واقع به کشورهای توسعه نیافته نظیر ایران تحمیل شد. این بورژوازی، بورژوازی ای است که هیچ ارتباطی به بورژوازی غرب ندارد. از این منظر استدلال سوسیال دموکرات ها مبنی بر تحقق «دموکراسی» در ایران، بر اساس الگوی بورژوازی غربی، بی اساس است. در قرن پیش در ایران، هیچ گونه علائم و عناصری که نشان بدهد بورژوازی خواهان

تحقق دموکراسی، حتی از نوع بورژوازی آن است، دیده نشده است. در نتیجه، ما باید از آن شرایط عینی که در جامعه ایران در آن قرار گرفته استنتاج کنیم که چه نوع دولت و دموکراسی ای در جامعه باید تحقق یابد.

به اعتقاد من در جامعه ایران مانند بسیاری از جوامع سرمایه داری سه طبقه وجود دارد. مشخصاً در مورد ایران یک طبقه بورژوا وجود دارد که آن خصلت انقلابی و یا خصلت مبارزات ضد فئودالی و یا پیشاسرمایه داری را ندارند، و اصولاً هیچ ارتباطی به دموکراسی ندارد. اعضای این طبقه سرمایه دارانی هستند که داری هیچ تاریخچه مبارزاتی و یا سنت انقلابی نیستند. اغلب آن ها قاچاقچی ها، دزدها و زمین داران بزرگ بوده اند که امپریالیسم آن ها را برای خدمت به خود، در مصدر قدرت قرار داده است. این بورژوازی تحمیلی هیچ گاه دارای پایگاه اجتماعی نبوده است. در ایران بورژوازی بنا بر خصلتش یک طبقه سراسر عقب گرا و ارتجاعی بوده است.

در نتیجه، این ها قادر به ارمغان آوردن دموکراسی در ایران نیستند و هیچ نوع علامتی هم در دوپست سال گذشته دیده نشده است. البته در ارتباط با انقلاب مشروطیت اتفاق بسیار زودگذری رخ داد و بورژوازی به مفهوم غربی آن مشاهده شد. اما، آن هم خیلی زود گذر بود و شکست خورد. تنها جایی که ما شاهد ظهور بورژوا دموکراسی بودیم، در این دوران بود که آن هم سریع از بین رفت.

طبقه دومی که می تواند حامل جنگ علیه استبداد و طرح مسأله دموکراسی باشد، خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی هم به وضوح در انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد که اصولاً از نیروهای ضریب بورژوازی است و نقش ضد انقلابی دارد. یعنی نه تنها به سمت و سوی پرولتاریا و مبارزه برای دموکراسی نمی آید، بلکه اصولاً ضد دموکراسی است. تجربه ۱۳۵۷ نشان داد که این طبقه (قشرهای فوقانی خرده بورژوازی و خرده بورژوازی شهری) در واقع به نیروی سرکوب رژیم جمهوری اسلامی مبدل شده بود. در نتیجه این طبقه هم، قشری نیست که بتواند در داخل ایران دموکراسی بیاورد. بسیاری از گرایش های چپ به اشتباه فرض را بر این گذاشتند که می توانند با بخشی از این خرده بورژوازی برای رسیدن به انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در آتیه متحد شوند، که نشان داد که اصولاً چنین امری امکان پذیر و جایز نیست.

بنابراین تنها طبقه ای که آثاری از مبارزه دموکراتیک در داخل ایران نشان داده است، اتفاقاً طبقه کارگر است. یعنی این که حتی اگر از سطح مسئله ی دموکراسی بنگریم، می بینیم طبقه کارگر تنها طبقه ای است که در مبارزه علیه استبداد شاهنشاهی دست به ساختن شوراهای کارگری در داخل ایران زد و توانست یکی از قدرتمند ترین نیروهای منطقه را که کاملاً وابسته به امپریالیسم بوده سرنگون کند و شوراهای کارگری دموکراتیکی ایجاد کرد و برای نخستین بار در تاریخ ایران ما شاهد یک سلسله روابط دموکراتیک در جامعه ایران بودیم.

با وجود تمام سرکوب هایی که طبقه کارگر در ۴۳ سال گذشته متحمل شده و با وجود تمام افتراقاتی که در درون خود دارد و تمام حملات و تهاجماتی و کشتارهایی که متحمل گردیده، مبارزات کارگری برای خواست اولیه و اصلی شان یعنی همان حقوق دموکراتیک، ادامه پیدا کرده است. هیچ نیرو و هیچ طبقه دیگری به این صورت مصرانه و مداوم به صورتی که طبقه ی کارگر برای احقاق دموکراسی مبارزه کرده است، مبارزه نکرده است. بنابراین تنها امید کسانی که خواهان یک آتیه دموکراتیک و ایجاد یک دموکراسی در داخل ایران هستند، اتفاقاً باید بر طبقه کارگر متمرکز شود. مبارزه و تدارک برای انقلاب کارگری در داخل ایران و تقویت طبقه کارگر تنها راه برای رسیدن به دموکراسی است. زیرا که انقلاب کارگری در داخل ایران تنها انقلابی خواهد بود که نه تنها دموکراسی بورژوا دموکراتیکی که در داخل ایران وقوع آن به تعویق افتاده است را تحقق می دهد، بلکه دموکراسی نوینی یعنی دموکراسی سوسیالیستی را هم می تواند برای جامعه به ارمغان آورد.

این مسأله ای است که جریانات سوسیال دمکرات (چپ تا راست)، به خصوص از گرایش هایی که از سابقه کمونیستی بیرون آمده اند، توجه نمی کنند. البته این سوسیال دمکرات های نوین هیچ گاه در پیش گرایش های مارکسیستی نبوده اند، بلکه گرایش هایی استالینیستی و مائوئیستی بوده اند. این ها با برش از استالینسم، به خیل دشمنان طبقه کارگر پیوسته اند. به کلام دیگر، نه تنها به خیل دشمنان طبقه کارگر پیوسته اند، بلکه از مبلغین این فریب بورژوازی شده اند و این الگوسازی و ساختن یک جامعه بورژوا دموکراتیک در ایران را تبلیغ می کنند. طرح این مسأله از سوی طیف سوسیال دمکرات ها و لیبرال ها تحت عنوان ایجاد دموکراسی، آن هم دموکراسی وارداتی از خارج بدون این که اصولاً تاریخ و شرایط عینی آن در جامعه ایران وجود داشته باشد، هیچ مفهوم دیگری جز تقویت سرمایه داری نمی تواند داشته باشد.

از این زاویه، ما به عنوان مارکسیست های انقلابی به طور مشخص و با صراحت در مقابل طیفی که خواهان ایجاد دموکراسی بورژوازی از طریق روش وارداتی آن به سبک کشورهای غربی مانند سوئد، نروژ، آمریکا و غیره هستند، بی رحمانه مقاومت می کنیم و نشان می دهیم تنها طبقه حامل دموکراسی در ایران، طبقه کارگر است.

حتی چنان چه فرض را بر این بگذاریم که این روش الگو سازی های تخیلی واقعی باشند و واقعاً یک دموکراسی بورژوازی غربی، بتواند توسط طرفداران نگرش لیبرالی در ایران پیاده شود، باید آگاه بود که این جوامع اروپایی خودشان محدودیتهای زیادی در سطح به اجرا گذاری دموکراسی دارند. برای درک این موضوع به حقوق دانان و تئوریسین ها نیازی نیست. دموکراسی بورژوازی «صوری» است، زیرا وارد حوزه تولید اجتماعی نمی گردد. مدافعان بورژوازی ادعا می کنند که همه جامعه از آزادی بیان، تجمع، انتشار نشریات و باز کردن دفترهای حزبی برخوردارند. بدیهی است که چنین استدلال هایی همه بی اساس هستند. چگونه می توان بدون امکانات مالی سرشار مردم عادی (تشکل های کارگران، جوانان و زنان) از همان ابزار تبلیغاتی سرمایه داران برخوردار باشند؟ تشکیل دفترهای حزبی و استخدام کارکنان «تمام وقت» نیاز به امکانات مالی سرشاری دارد- کارگران فاقد چنین درآمد سرشاری هستند. در نتیجه تمام این تبلیغات غیرقابل تحقق هستند، مگر برای کسانی که امکانات مالی سرشار دارند.

می گویند در «جامعه مدنی» همه حق رأی داشته و می توانند نمایندگان خود را به مجلس آزادانه انتخاب کنند. اول، این انتخابات هر چند سال یکبار انجام گرفته، و نمایندگان طی این دوره به هیچ وجه قابل عزل و یا کنترل توسط مردم نمی باشند. در واقع این نمایندگان به عده ای «صاحب امتیاز» تبدیل گشته و کوچکترین ارتباطی با انتخاب کنندگان نخواهند داشت. دوم، این روش، دست افراد ثروتمند و حزب های وابسته به دولت را در هر منطقه جغرافیایی باز می گذارد تا اعمال نفوذ سیاسی کنند. سوم، قدرت اصلی سیاسی هرگز در پارلمان نیست که توسط دستگاه عریض و طویل بورکراتیک پشت درهای بسته، سازمان می یابد. چهارم، آیا رأی دهندگان حق دارند که در این انتخابات «آزاد»، به جای رأی به این یا آن نماینده، اساساً به سیستم مورد دلخواه شان رأی دهند؟ یا باید براساس قانون اساسی ابدی که سیستم را برای ابد تعیین کرده، تنها به کاندیدا هایی رأی دهند و آن ها نیز قسم بخورند که تا جان در بدن دارند پاسدار این قانون اساسی باشند. اساسی ترین اصل این قانون اساسی، احترام و حفظ مالکیت فردی است. بنابراین، احترام به مالکیت فردی، دموکراسی خود را می طلبد که همانا دموکراسی برای فرد صاحب ابزار تولید می باشد که اقلیت ناچیز یک جامعه را تشکیل می دهد. تحمیل و دیکته کردن این دموکراسی به اکثریت اعظیم اجتماع، همان دیکتاتوری بورژوازی است. این دیکتاتوری بورژوازی، شامل کابینه وزرا، دادگستری، نیروی انتظامی، پاسداران، پلیس و «لباس شخصی»ها (مأموران امنیتی) هستند. سران این نهادها در واقع در جامعه سرمایه داری از تصمیم گیران اصلی به شمار می آیند و نه مردم عادی. زیرا هیچ کدام از این نهادها توسط آرای عمومی قابل تغییر نمی باشند و به صورت دائمی در مصدر قدرت قرار داشته و یا انتخاب آن ها انتصابی می باشد.

هر فرد صادق و فعالی در جامعه ای نظیر سوئد یا آمریکا می تواند به محدودیت های این شکل از دموکراسی پی ببرد. دموکراسی بورژوازی صرفاً فریبی است که بورژوازی از زمان انقلاب های بورژوا دموکراتیک بر جامعه اعمال کرده است. در واقع این شکل از دموکراسی، یک دموکراسی صوری است. به این مفهوم که بورژوازی وانمود می کند که «همه با هم برابرند» و جامعه بر اساس «وحدت ملی»، «دولت ملی»، «برابری»، «مساوات» و غیره، شکل گرفته است. بورژوازی زمانی که مبارزه ضد فئودالی را هدایت کرد، همواره به عنوان یک اقلیتی از جامعه نه تنها اکثریت جامعه را فریب داده و تحمیل کرده، بلکه چنین وانمود می کند که این دموکراسی، دموکراسی همه مردم است. بورژوازی از بدو پیدایش خود، برای مخفی نگه داشتن منافع طبقاتی اش، خود را به کذب حافظ منافع «کل» جامعه جلوه داده است. از مقولاتی نظیر «حقوق برابر همگانی»، «دولت ملی»، «منافع عمومی»، «دموکراسی عام» برای تحمیل مردم استفاده شده است. در واقع، کوچکترین وجه «عمومی» یا «عام» در هیچ یک از مقولات اقتصادی و اجتماعی بورژوازی، نهفته نیست. کلیه «قوانین» نظام سرمایه داری، «خاص»، «ویژه» و «یک جانبه» بوده و همه در خدمت منافع بلاواسطه طبقه بورژوا، قرار دارند.

«دموکراسی» بورژوازی تنها یک دموکراسی صوری است. می گویند «خریدار» و «فروشنده» کالا در بازار از «حقوق مساوی» برخوردارند. این درست! اما، این ظاهر قضیه است. در این معامله «برابر» یکی از طرفین (پرولتاریا) به علت فقر، مجبور به فروش نیروی کار خود در مقابل دستمزدی به مراتب نازل تر از ارزشی که تولید می کند، می شود. آن چه رخ می دهد یک عمل کاملاً غیردموکراتیک و غیرعادلانه است. در واقع، صاحبان سرمایه، کارگران را به طور «نا برابر» استثمار می کنند و از این طریق صاحب ثروت بیشتر می گردند. طبق داده های جدید، ۱۰ درصد از افراد جهان در رده بالا درآمدی معادل ۱۲۲۱۰۰ دلار در سال دارند، در صورتیکه در آمد نیم تهنانی از جمعیت جهان تنها ۳۹۲۰ دلار در سال است. بنابراین سرمایه

داری فلاکت را هم به شکل «نابرابر» به اکثریت عظیم جامعه تحمیل می کند؛ «دمکراسی» بورژوازی، پوششی است بر این روند مشخص استثمار یک طبقه بر طبقه دیگر.

این تبلیغات حتی در آگاهی بسیاری از توده ها رخنه کرده است. در واقع نشان می دهد که این «مساوات و برابری» و «دمکراسی» اصولاً فریبی بیش نیست، حتی در جوامع صنعتی پیشرفته، که اکنون این لیبرال های ایرانی می خواهند به درون ایران ارمغان بیاورند!

بنابراین، توده های وسیع نه تنها نماینده های خودشان را که در دوره انتخاباتی انتخاب می کنند نمی توانند عزل بکنند، که نقشی در کنترل آن ها نیز ندارند. بخشی از نماینده های پارلمان، به بورکرات های دولتی مبدل می شوند. به بیان دیگر بخشی از قشر ممتاز جامعه می شوند. در نتیجه، این ها منتخبینی نیستند که طبقه کارگر بتواند به آن ها انتقاد و یا آن ها را عزل کند. در حقیقت یک ارتباط صوری رأی دهندگان و نمایندگان پارلمانی به وجود می آید.

دمکراسی بورژوازی نه تنها یک دمکراسی صوری است که در جامعه بورژوازی، اصولاً قدرت سیاسی در پارلمان نیست. پارلمان خود اصولاً یک نمایش است. قدرت سیاسی در دست دولت است، چون اصولاً جریانات بورژوا بر اساس فریب توده ها، مفهوم دولت و حکومت را مخدوش می کنند. می گویند که «حکومت» همان «دولت» است. از آن جایی که حکومت را مردم انتخاب می کنند، در نتیجه کل این جامعه و کل این دولت در دست مردم است! در حالی که چنین نیست! واقعیت این است که اولاً حکومت بخشی از دولت است و دولت جریانی است که پشت سر حکومت عناصر ثابتی را دارا است. برای نمونه مردم رئیس پلیس را هیچ وقت انتخاب نمی کنند. رئیس بانک ها، رؤسای بوروکراسی دولتی، که تمام امور در دست آن ها است، نه در دست نماینده های پارلمان در مجلس، بلکه همواره ثابت هستند. رکن اصلی دولت سرمایه داری را همین بوروکراسی دائمی و غیر قابل عزل تشکیل می دهد. حتی در کشوری مانند آمریکا و اروپا، تمامی این پست ها انتصابی هستند. در امور تعیین کننده، حکومت اصولاً کاره ای نیست. رئیس جمهور و نخست وزیر و مقام های حکومتی عموماً با تأیید و نیاز منابع مالی و بانک ها انتخاب می شوند. برای نمونه چنانچه «وال استریت» در امریکا بخواهد در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدی از حزب خاصی انتخاب شود، چنان امکانات مالی سرشاری در انتخابات او می ریزد که به احتمال قوی همان فرد مورد نظر، انتخاب می گردد. در نتیجه هر چهار سال یک بار، نمایشی به راه می اندازند که در واقع توده ها را فریب بدهند. اپوزیسیون سوسیال دمکرات ما می خواهد چنین «دمکراسی» ای را برای مردم ایران از خارج وارد کند! خیر، طبقه کارگر و زحمتکش ایران این شکل از «دمکراسی» را نیاز ندارند. تجربه تاریخی در ایران نشان داده است که بورژوازی ایران حتی همین «دمکراسی» صوری غربی را هم در ایران تحمل نخواهد کرد. در مقابل طبقه کارگر، با شکل دادن شوراهای کارگری، نشان داده است که قادر به ارائه دمکراسی سوسیالیستی به جامعه هست. ببیند «دمکراسی» آمریکا که قرار است «مهد آزادی» جهان باشد، اخیراً چه کرده است. سیستم شنود اطلاعاتی برای سراسر جهان، حتی متحدین خودشان در اروپا، به کار گرفته اند. افشاگری کارمند سابق «سیا»، «ادوارد اسنودن» این تخلفات بین المللی دولت اوپاما علیه مردم جهان و حتی متحدان اروپایی شان، نشانی است از یک دیکتاتوری اقلیتی بر جامعه. به دلیل این اقدام انسان دوستانه «ادوارد اسنودن»، تهدیدهای بسیاری از سوی دولت آمریکا متوجه او شده است. جولیان آسانژ را برای افشای فجایع آمریکا در حمله نظامی به عراق، از زندان بریتانیا به آمریکا استرداد شود تا ۱۷۵ سال محکومیت خود را در زندان سپری کند. این شکل از «دمکراسی» بورژوازی را (حتی چنان چه قابل تحقق باشد که نیست) ما در ایران نمی خواهیم!

سوسیال دمکرات ها برای حمایت از این شکل از دمکراسی صوری غربی، استدلال می کنند که «ببینید در ایران دمکراسی وجود ندارد، انتخابات آزاد وجود ندارد، در نتیجه ما باید به دمکراسی غربی متوسل شویم، و چنین دمکراسی ای را باید به ایران صادر کرد». می گویند: «ببینید در جوامع «کمونیستی» شوروی و چین یا اروپای شرقی یا کوبا چه اختناق حاکم است. کمونیسم یعنی اختناق و سرکوب مردم. در نتیجه ما باید متوسل شویم به دمکراسی غربی!»

این سخنانان کذب محض هستند. در جامعه شوروی به ویژه پس از ۱۹۲۴ و جوامع چین و کوبا به عللی «دمکراسی سوسیالیستی» وجود نداشته است (علل این انحرافات از حوصله این مصاحبه خارج است، برای مطالعه علل شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مقالات در این مورد به سایت میلیتانت رجوع شود).

درواقع همان طور که اشاره شد، این برابری و مساواتی که در جامعه بورژوازی هست، مساوات برای سرمایه داری است. به کلام دیگر شعار اساسی بورژوازی در غرب این است: «به هرکس به اندازه سرمایه اش!» یعنی هرکس بیشتر پول داشته

باشد، بیشتر باید در تصمیم‌گیری‌ها شرکت کند. دولت‌های موجود سرمایه‌داری، خواهان حفظ مالکیت خصوصی هستند. از این رو چنانچه توده‌ها به خیابان‌ها بیایند و بگویند: «دمکراسی سیاسی را قبول داریم اما، ما همچنان خواهان دمکراسی اقتصادی هستیم!» یعنی می‌خواهیم مالکیت را لغو نکنیم، مالکیت اشتراکی را جایگزین آن کنیم، این به معنی عبور از خط قرمز است. لغو مالکیت خصوصی، خط قرمز است و به شدیدترین وجهی و با تمام نیرو سرکوب خواهد شد. هیچ تردیدی نباید داشت، که حتی در سوئد یا در آمریکا و یا کشوری دیگر غربی تظاهراتی باشد که خواهان لغو مالکیت خصوصی باشند، پلیس و ارتش و تمام آحاد دولت بورژوازی بر سر کارگران و زحمتکشان خواهند ریخت و تا سر حد برخورد مسلحانه و تیرباران آن‌ها پیش خواهند رفت (همین مدتی قبل بود که مهاجران جوان حومه فقیرنشین استکهلم در سوئد در اعتراض به شرایط نامناسب خود وارد اقدامات قهرآمیز شدند و بلافاصله با سرکوب گسترده پلیس رو به رو گردیدند). در این جوامع به اصطلاح «مهد آزادی»، توده‌ها اصولاً نمی‌توانند مسائل اساسی خودشان را مطرح بکنند، چون امکانات کافی ندارند. طبقه کارگر در جوامع سرمایه‌داری غربی بیش از دوپست سال است که نتوانسته در مورد استثماری که می‌شود، صدای خود را به گوش دیگران برساند. در نتیجه پس از ۲۰۰ سال هنوز اجحافات وارده بر کارگران با دلیل تبلیغات رنگین بورژوازی نتوانسته به گوش همگان برسد. زیرا تمام رسانه‌ها مانند رادیو، تلویزیون و مطبوعات عمدتاً در دست بورژوازی متمرکز شده است. بورژوازی به کارگران می‌گوید: «شما آزادی که نشریه تان را چاپ کنید، شما آزاد هستید بیاید سخنرانی بکنید، شما آزاد هستید هرکس را که می‌خواهید انتخاب بکنید»، منتهی آزاد بودن فرق دارد با توانستن. هیچ کدام از نهادهای کارگری توان مالی کافی برای رقابت با سرمایه‌داران را ندارند. یک دولت «بی‌طرف» و «ملی» باید همان مقدار پولی که در اختیار رسانه‌های وابسته به سرمایه‌داران قرار می‌دهد، همان مقدار هم باید برای تبلیغات کارگران در نظر بگیرد. اما، چنین نیست. زیرا برابری واقعی بین سرمایه‌داران و کارگران وجود ندارد. به قول مارکس در این جوامع دیکتاتوری بورژوازی حاکم است.

اما، چرا سرمایه‌داران به این دمکراسی صوری تن می‌دهند؟ به این علت است که یکی از ارزان‌ترین و بی‌هزینه‌ترین راه‌های ادامه حیات خودشان در واقع دمکراسی بورژوازی است، وگرنه انقلاباتی در مقابل خودشان خواهند داشت و در آن صورت باید برای سرکوب توده‌ها بسیج بکنند، و مخارج هنگفتی صرف کنند. اگر اعتصابی رخ دهد، اقتصاد مختل خواهد شد و مبالغ هنگفتی را سرمایه‌داران از دست خواهند داد. در نتیجه، برای این که به حیات خودشان ادامه بدهند، مجبورند به یک سلسله امتیازات تن دهند و کنترل بر اوضاع داشته باشند (حال بگذریم که بسیاری از مطالبات دمکراتیک مانند هشت ساعت کار روزانه، حق رأی زنان، حق رأی عمومی و غیره، نتیجه مبارزات خون‌بار طبقه کارگر بوده است و آن که بورژوازی آن را «اعطا» کند).

بنابراین توده‌های خیلی وسیع تخمیق می‌شوند. برای به انحراف بردن آگاهی توده‌ها و به تعویق انداختن و خنثی سازی انقلاب، توجه مردم را به مسایل فرعی جلب می‌کنند. برای نمونه در بریتانیا مبالغ هنگفتی خرج خانواده‌ی سلطنتی می‌کنند که درواقع هیچ کاره هستند (مالیات دهندگان تقریباً ۲۶ میلیون دلار صرف هزینه‌های نگهداری کاخ‌ها می‌کنند. ۶/۵ میلیون دلار به قطار، هلی‌کوپترها و جت‌های سلطنتی اختصاص می‌یابد. ۶/۵ میلیون دلار دیگر صرف هزینه‌هایی نظیر دید و بازدیدهای دولتی می‌شود و غیره. خلاصه ملکه هر سال ۸۴ میلیون دلار از حکومت و املاک به دست می‌آورد و این رقم در برگیرنده درآمد چند میلیونی حاصل از سرمایه‌گذاری‌های خصوصی او در سهام و اوراق قرضه نمی‌شود). توجه جوانان را به مسابقات فوتبال با بودجه کلان جلب می‌کنند. پول‌های هنگفت برای به بی‌راهه کشاندن اذهان عمومی و جلوگیری از آگاهی سوسیالیستی خرج می‌کنند. از این طریق است که می‌توانند جامعه را مسخ کنند و این فریب را عمیق و عمیق‌تر بکنند (در ایالات متحده، ۶ ابرشرکت هستند که ۹۰ درصد رسانه‌ها را تحت کنترل و نفوذ خود دارند).

در نتیجه، ما خواهان این نوع «دمکراسی» نیستیم و ما خواهان دمکراسی واقعی هستیم، دمکراسی واقعی ما دمکراسی بورژوازی نیست، دمکراسی واقعی ما دمکراسی سوسیالیستی است و بسیار فراتر از دمکراسی موجود در این جوامع بورژوازی است.

پرسش: از نظر مفهومی دمکراسی تکیه بر «دمو» یعنی همان مردم است در حالی که سوسیالیسم بر نگاهی طبقاتی استوار است. چطور این تناقض مفهومی را در «دمکراسی سوسیالیستی» توجیه می‌کنید؟ آیا اساساً دمکراسی می‌تواند سوسیالیستی باشد؟



مازیار رازی: همان طور که اشاره کردم، در یک جامعه طبقاتی، طبقه مسلط و حاکم، دموکراسی «خود» را دموکراسی «همه» جا می زند و با کلمه «مردم»، خط مرز بین استعمارکننده و استعمارشونده را محو می کند تا نشان دهد که «دولت»، تجلی اراده «مردم» است. کلمه «دمو» و «دموکراسی» در جوامع باستان یونان و روم هم همین نقش را داشت. مگر کسی می تواند این حقیقت را کتمان کند که خود روم باستان «دموکراتیک»، زیر سلطه یک الیگارشسی از اشرافیت ثروتمند بود که قدرت سیاسی را در چنگ داشت و نتیجه این تناقض، خود دوره ای طولانی از مبارزه طبقاتی بود که در جنگ داخلی به اوج رسید و در فرجام آن ارتش خود را مافوق جامعه رسانده و به ارباب سرنوشت آن مبدل شده بود (نمونه سزار)؛ اصولاً ما زمانی می توانیم به معنای واقعی کلمه از مردم و شهروندان صحبت کنیم که طبقه از میان رفته باشد و این خصلت جامعه سوسیالیستی است. در نتیجه این قبیل استدلال هم برخوردهایی است ایدئولوژیک برای مخفی نگه داشتن تحمیق اکثریت جامعه توسط دولت های بورژوازی به مثابه نمایندگان اقلیت جامعه.

پیش از توضیح مفهوم مارکسیستی دموکراسی، می خواستم در ابتدا به دو بینش انحرافی که توسط مدافعان اسبق و کنونی «سوسیالیسم» طرح گشته، در پیوند با مسأله دموکراسی، اشاره کنم. این ها انحرافات هستند که از درون طیف مدافعین چپ و سوسیالیست مطرح شده اند. این دو موضع انحرافی از طرف دو جریان مختلف ارائه داده می شود.

اول، از موضع جریانات سوسیال دمکرات و لیبرال است، که امروزه در سطح اپوزیسیون بسیاری از آن ها دیده می شوند. جریاناتی که با نام های مختلف «سوسیال دموکرات»، «مشروطه خواه»، «جمهوری خواه لائیک»، «سکولار» و انواع و اقسام گرایش هایی که از جریانات استالینیستی و مائوئیستی برش کرده اند، مشاهده می شود. بسیاری از این گرایش ها کسانی هستند که زمانی طرفدار «اردوگاه» های سوسیالیستی (مانند شوروی و چین) بوده اند، که به دلیل فروپاشی این اردوگاه ها، چرخش ۱۸۰ درجه ای کرده و به اردوی «سوسیال دموکراسی» پیوسته اند. البته امروزه در کنار این طیف وسیع سوسیال دموکرات ها، سلطنت طلبان هم هستند. در واقع کل این اپوزیسیون سوسیال دموکرات و لیبرال، از لحاظ موضع طبقاتی، جناح چپ جریان بورژوازی داخل ایران یعنی اصلاح طلبان را نمایندگی می کنند.

باید ارزیابی کرد که منظور این ها از «دموکراسی» چیست؟ در واقع این دسته فرض را بر این می گذارند که بورژوازی حامل یک «هدیه» بزرگی برای ملت ایران است. یا این که گویا بورژوازی غرب یک «مدینه فاضله» ای است که ما در ایران می توانیم به مثابه الگویی قابل صدور آن را مورد استفاده قرار دهیم و تمامی مشکلات جامعه خود را حل کنیم.

آن روی دیگر سکه بینش لیبرال ها، موضع استالینی از دموکراسی هست. این دسته اعتقاد دارند که اصولاً دموکراسی ارتباطی با جنبش کارگری و کمونیست ها ندارد. به زعم آنان، گویا اصولاً «دموکراسی» یک واژه بورژوازی است. استدلال می کنند که کمونیست ها خواهان استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» به مفهوم نوعی از رژیم استبدادی هستند که قرار است اقلیتی را در جامعه سرکوب کند. از این رو «دموکراسی» را یک پدیده «بورژوازی» متعلق به اقلیتی که قرار است توسط اکثریت سرکوب شود، می شناسند. در نتیجه، این دسته خود را کاملاً جدا از واژه «دموکراسی» کرده و آن را «بورژوازی» می پندارند.

از منظر مارکسیستی، هر دوی این بینش ها از «دموکراسی» نادرست و انحرافی است. اما، با وجود این که این دو بینش در مقابل هم صف آرایی می کنند، دو وجه اشتراک نیز با یکدیگر دارند. اول، هر دو بینش، «دموکراسی» را از آن بورژوازی می دانند. دوم، هر دو بینش برداشت نادرستی از نظریه کارل مارکس در مورد «دیکتاتوری پرولتاریا» داشته و این واژه را آگاهانه و یا نا آگاهانه تحریف می کنند. بینش لیبرالی تصور می کند «دموکراسی» را بورژوازی به مثابه یک ایده «نوین»، پس از انقلابات بورژوا دموکراتیک قرون ۱۷ و ۱۸ در اروپا، کشف کرده است. و به زعم این بینش تاریخ هم نشان داده که پدیده ای بهتر و همه گیر تر از این شکل «دموکراسی» وجود نداشته، پس باید از این حمایت کرد و راه رسیدن به سوسیالیسم از طریق تقویت و قوام بخشیدن به این شکل از دموکراسی به فرجام رساند. بینش استالینی از «دموکراسی» با استدلال های مشابهی، نتیجه معکوس بینش لیبرالی را می گیرد. این بینش اعتقاد راسخ دارد که اصولاً «دموکراسی» ارتباطی به جنبش کارگری ندارد.

«دموکراسی» مد نظر مارکسیست های انقلابی، دموکراسی سوسیالیستی است. طبقه کارگر از آن جایی که چیزی برای مخفی کردن ندارد، نیازی نیز به ایدئولوژی مانند «دموکراسی بورژوازی» ندارد. به بیان دیگر دموکراسی بورژوازی را به مثابه یک ایدئولوژی قبول ندارد. بر خلاف «دموکراسی بورژوازی»، دموکراسی سوسیالیستی هیچ موضوعی را از نظر توده ها مخفی نگه نمی دارد. دموکراسی ای است برای تمام احاد جامعه (چرا که در مسیر گذار به سوی سوسیالیسم، طبقات اجتماعی



و تخاصم میان آن‌ها باید به تدریج مضمحل شود). دموکراسی‌ای است شفاف، عیان، روشن و تحت کنترل اکثریت جامعه، برای طبقه‌ی کارگر و تمام زحمتکشان در جامعه باشد، نه یک اقلیتی ثروتمند.

مدافعان «چپ» سرمایه‌داری، کوشش می‌کنند که «دموکراسی بورژوازی» و «دموکراسی سوسیالیستی» را یکی جلوه دهند. طبقاً نه تنها طبقات متوسط جامعه که حتی بخش عمده‌ی طبقه کارگر نیز به این نظریات انحرافی آغشته شده و فریب آن‌ها را می‌خورند.

از دیدگاه مارکسیست‌های انقلابی، کوچکترین وجه اشتراکی میان این دو نوع «دموکراسی» وجود ندارد. هر یک در خدمت یک طبقه خاص اجتماعی و در تخاصم با طبقه دیگری قرار دارد. بر خلاف دیدگاه لیبرال‌ها و جناح «دمکرات» بورژوازی، «دموکراسی سوسیالیستی» نه تنها در تکامل «دموکراسی بورژوازی» نیست، بلکه درست در نقطه‌ی مقابل آن قرار دارد. دموکراسی بورژوازی برای حفظ سلطه‌ی بورژوازی و توجیه نظام سرمایه‌داری، طراحی شده است. در صورتی که دموکراسی سوسیالیستی به منظور نقض سیستم استثمار و از میان برداشتن دولت سرمایه‌داری، بنا نهاده شده است. مبارزه‌ی کارگران و زحمتکشان (و سایر قشرهای تحت ستم) تنها در راستای استقرار سوسیالیسم، جلوه واقعی می‌یابد.

در باره دموکراسی سوسیالیستی، چند نکته مهم قابل ذکر است. برخلاف مبلغین لیبرال و سوسیال‌دمکرات که مدعی اند که اگر قرار است دموکراسی سوسیالیستی ایجاد شود، باید به طور مسالمت آمیز و از کانال دموکراسی بورژوازی و از حمایت و تقویت دموکراسی بورژوازی انجام گیرد، اصولاً دموکراسی سوسیالیستی هیچگونه ارتباطی به دموکراسی بورژوازی ندارد. این دو اصولاً نسبت به هم بیگانه هستند و این دو نفی دیالکتیکی همدیگر هستند. این‌ها در دو نقطه‌ی متقابل همدیگر قرار گرفته‌اند. دموکراسی بورژوازی خواهان حفظ استثمار طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان است در صورتی که دموکراسی سوسیالیستی برای از میان برداشتن استثمار است و این دو کاملاً از همدیگر مجزا هستند و در مقابل همدیگر هستند و هیچ گونه وجه اشتراکی بین این دو وجود ندارد. از نقطه نظر مارکس، «دموکراسی» از «سوسیالیسم»، تفکیک ناپذیر بود. این پاسخ مارکس به تمام جریان‌های فرقه‌گرای استالینیست و طرفدار جریان‌های مختلفی که صحبت از این می‌کنند دموکراسی متعلق به بورژوازی است، می‌دهد. در واقع مارکس در تمام نوشته‌های خود، یعنی از سال ۱۸۴۸، مشخصاً نبرد برای دموکراسی را یکی از راههای مؤثر و مهم برای رسیدن به سوسیالیسم می‌داند. مارکس در مانیفست می‌گوید: «نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر عبارت است از ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و کسب پیروزی در نبرد برای دموکراسی». یعنی این که نبرد برای دموکراسی تسهیلاتی برای رسیدن به سوسیالیسم ایجاد می‌کند. بنابراین برخلاف چپ استالینیستی و برخلاف جریان‌های سانتریستی که اشاره می‌کنند «دموکراسی» بورژوازی است، مارکس بر این اعتقاد بود که دموکراسی به مفهوم سوسیالیسم است. دموکراسی از آن پرولتاریا است. همان طور که در ایران هم می‌بینیم، اولین قدم‌ها و اولین مبارزات پرولتاریا و طبقه‌ی کارگر برای حقوق دموکراتیک خود است. و این حقوق دموکراتیک به صورت پیگیری این‌ها را به آگاهی سوسیالیستی می‌رساند.

در نتیجه «دموکراسی» متعلق به پرولتاریا است و نه به بورژوازی. مارکس در بسیاری از نوشته‌های خود، بخصوص پس از ۱۸۴۸ وقتی مشاهده می‌کند بورژوازی آلمان و فرانسه قابلیت انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک را ندارند، در ۱۸۵۰ در خطابیه‌ی خود به اتحادیه‌ی کمونیست‌ها صحبت از انقلاب مداوم به میان می‌آورد. زیرا به این باور می‌رسد که بورژوازی دیگر قابلیت حل تکالیف بورژوا دموکراتیک را از دست داده و از ترس پرولتاریا، به سوی جریان‌های مستبد و پیشاسرمایه‌داری، می‌رود. برای این که اگر آغاز به حل تکالیف دموکراتیک شود، در مقابل خودش پرولتاریا را خواهد دید و پرولتاریا در نبرد برای دموکراسی می‌آید در مقابل بورژوازی قد علم می‌کند. از آن پس، مارکس مشخصاً اشاره می‌کند «دموکراسی متعلق به پرولتاریا است»، بخشی از زندگی پرولتاریا است و مبارزه برای دموکراسی، نبرد برای دموکراسی یعنی دموکراتیزه کردن کل سیستم اجتماعی، یعنی دموکراتیزه کردن تمام شئون و حیات بشریت. و در نهایت دموکراتیزه کردن دولت یعنی انقلاب. از منظر کارل مارکس، انقلاب سوسیالیستی هیچ مفهوم دیگری به جز این نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین وقتی ما صحبت از دموکراتیزه کردن کل مسایل اجتماعی می‌کنیم، به این مفهوم است که ما خواهان انقلاب سوسیالیستی هستیم و هیچ مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد. در ضمن مارکس از سال ۱۸۵۳ به بعد در بسیاری از نوشته‌های خود اصولاً عبارت «دموکراسی» و «بورژوازی» را با هم استفاده نمی‌کرد و برای توصیف بورژوازی از عبارت «لیبرالیسم» استفاده می‌کند. او می‌گفت این‌ها لیبرال‌ها دیگر دموکرات نیستند و دموکراسی را رعایت نمی‌کنند. به کلام دیگر، مارکس دموکراسی را از آن پرولتاریا می‌دانست. این مسأله خیلی مهم و محوری است و در واقع نخستین قدم در راه انقلاب پرولتری و مبارزه برای آن است.

همین مسأله مشخصاً در جامعه ایران نیز صادق است. به کلام دیگر مسأله محوری برای رسیدن به سوسیالیسم در ایران، نبرد برای دموکراسی است. یعنی که طبقه کارگر ایران که یک تجربه مشخصی در ارتباط با اعمال دموکراسی و ساختن شوراهای کارگری در انقلاب گذشته از خود نشان داده، مشخصاً در مقامی است که بتواند نبرد برای دموکراسی را تا سرنگونی این رژیم و ساختن جامعه سوسیالیستی پیش برد. با وجود تمام مشکلاتی که امروز طبقه کارگر دارد و با وجود تمام مشکلاتی که پیش روی جنبش کارگری وجود دارد، کماکان تنها طبقه ای است که می تواند به دموکراسی نائل شود و دموکراسی برای تمام احاد جامعه بیاورد. تمام جریاناتی که به هر علتی خواهان آزادی و دموکراسی به مفهوم گفته شده هستند سریع ترین و کوتاه ترین راه برایشان این است که طبقه کارگر را تقویت کنند و تدارکات انقلاب کارگری و انقلاب سوسیالیستی را تقویت ببینند

در ایران، سرمایه داری، عقب افتاده تر از بورژوازی کشورهای امپریالیستی است. سرمایه داری ایران توسط امپریالیسم و از بالا بر جامعه تحمیل گشت. بورژوازی ایران، برخلاف بورژوازی غرب که سنت مبارزات ضد فئودالی و اعتقاد به دموکراسی بورژوازی را به همراه داشت، فاقد هرگونه اصالت و سنت دموکراسی است. در نتیجه، قادر به تحمل هیچ گونه آزادی و دموکراسی نمی باشد. زیرا گشایش های دمکراتیک زنگ خطر را برای سرنگونی کل نظام به صدا در می آورد. برای نمونه، رژیم دیکتاتوری نظامی شاهنشاهی به محض ایجاد گشایش های دمکراتیک نسبی، در ظرف مدت کوتاهی توسط اعتراض های میلیونی سرنگون شد. در قرن اخیر، بارها تجربه نشان داده است که بورژوازی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) با هر شکلی که ظاهر گردند (تاج سلطنتی یا عمامه آخوندی) برای حفظ منافع خود راهی جز سلب کلیه آزادی های دمکراتیک ندارند. بورژوازی ایران در چارچوب نظام سرمایه داری بین المللی، هرگز قادر به رشد نیروهای مولده و حل مسایل بنیادی اقتصادی و اجتماعی نخواهد بود؛ و در نتیجه تحمل گشایش دمکراتیک را نخواهد داشت. دموکراسی خرده بورژوازی نیز فراتر از دموکراسی بورژوازی نخواهد رفت (تجربه انقلاب نیکاراگوئه نمونه بارزی از این وضعیت است).

از این زاویه، مسأله انقلاب کارگری در دستور کار جامعه ما قرار گرفته و به هیچ وجه نمی توانیم منتظر باشیم که جریانات لیبرالی از سوئد و آمریکا برای ما الگوی دموکراسی سوئدی و آمریکایی به ایران بیاورند. به هیچ وجه نمی توانیم در انتظار این باشیم که بورژوازی ایران برای ما دموکراسی به ارمغان بیاورد. نمی توانیم منتظر این باشیم خرده بورژوازی که از نیروهای ضرت بورژوازی است، دموکراسی برای ما بیاورد. تنها طبقه کارگر قادر به حل چنین تکالیفی است.

فروردین ۱۴۰۱

مازیار رازی <https://linktr.ee/mazraz>